

ترجمه تقویم الصحه

در قرن پنجم که تمدن و فرهنگ اسلامی درخشندگی و رونقی بسزا داشت در میان اطبای دنیای اسلام طیب و حکیمی بنام : ابوالحسن المختار بن الحسن بن عبدون بن سعدون بن بطلان البغدادی می‌زیسته که به ابن بطلان معروف شده است. وی اصلاً نصرانی و از اهل بغداد بود. در شرح احوال او نوشته اند: « نزد نصاری کرخ تحصیل کرد و بسیاری از کتب حکمت را در خدمت ابوالفرج بن الطیب خواند و در طب بیشتر از ابوالحسن ثابت بن ابراهیم بن زهرون الحرانی الطیب تعلیم یافت. وفات او بقول القفطی (اخبارالحکما ص ۱۹۳) بسال ۴۴۴ در یکی از دیرهای انطاکیه اتفاق افتاد^۱ لیکن از توضیحات ابن ابی اصیبعه چنین برمی‌آید که وی تا سال ۴۵۵ زنده بود^۲ (طبقات الاطباء ج ۱ ص ۲۴۲-۲۴۳). ابن بطلان آثاری در طب داشت ... میان او و ابن رضوان^۳ مصری طیب و حکیم معروف قرن پنجم هجری مجالس و محاورات و مناقشات وجود داشته است و رسالاتی در رد یکدیگر نوشته‌اند. مجموعه‌یی از رسالات این دو بعنوان « خمس رسائل لابن بطلان و ابن رضوان المصری » بسال ۱۹۳۷ میلادی در قاهره بطبع رسید. از جمله ردود او بر ابن رضوان رساله‌یی با اسم « المقالة المصریة » در جزو مجموعه شماره ۱۵۳ کتابخانه مدرسه احمدیه موصل موجود است. القفطی یکی از رسائل او را که در رد ابن رضوان نوشته و

۱ - در کتاب تاریخ مختصر الدول ابن العبری نیز سال وفات ابن بطلان ۴۴۴ هجری نوشته شده است، چاپ بیروت ۱۹۵۸ م، ص ۱۹۰

۲ - ادوارد براون تاریخ وفات وی را در حدود سال ۱۰۶۳ م (۸۴۵۶ هـ) ذکر کرده است، رک. طب اسلامی ترجمه مسعود رجب‌نیا، ص ۸۸، نگاه ترجمه و نشر کتاب تهران ۱۳۳۷. در الاعلام خیرالدین الزرکلی سال ۴۵۸ هـ (۱۰۶۶ م) مذکور است، الاعلام، چاپ دوم ج ۸ ص ۶۹، نیز رک. Encyclopédie de l'Islâm, tome II, P. 391. بروکلمان در ذیل مفصلی که بر کتاب «تاریخ ادبیات عرب» خود نوشته تاریخ منظور را ۴۶۰ هـ (۱۰۶۸ م) دانسته (ج ۱ ص ۸۸۵).

۳ - مقصود علی بن رضوان بن علی بن جعفر معروف به «ابن رضوان» پزشک و ریاضی دان و حکیم اواسط قرن پنجم است که قریب سال ۴۶۰ هجری درگذشته است. القفطی برای او، در علم، مقامی از جنمند قائل نیست، رک. اخبارالحکما ص ۲۸۸

نموداری از افکار علمی او را در آن می‌توان یافت، در کتاب خود نقل کرده است (اخبار - الحکما ص ۱۹۵ - ۲۰۷). وی می‌گوید که: کوچکترین نتیجهٔ اتساع به صنایع و علوم بذل انصاف و اجتناب از حیف و اسراف است. بدین سبب علم باید از عصیت دور باشد و همچنان که ثامسطیوس گفته قلوب حکما مانند پرستشگاه خداوندست که باید آنرا همواره پاکیزه و از آرایش تععبات و هواجس برکنار داشت.^۱

ادوارد براون در کتاب «طب اسلامی» از ابن بطلان بعنوان پزشکی مسیحی^۲ و عرب یاد می‌کند و از جمله روایت زیرین را راجع به او نقل می‌نماید که خواندنی است: «مردی نزد ابن بطلان به محل مخصوص جراحی او که در حلب بود رفت و از گرفتگی و خفگی صدایش که گاه گاه بروی عارض می‌شد نالید. چون پزشک از او پرسید چکاره است؟ جواب شنید که: خاک الک می‌کند. ابن بطلان (ربع لیتر) یک استکان سرکهٔ غلیظ داد و فوراً بیمار به استفراغ و غشیان افتاد و مقداری گل مخلوط با سرکه از دهانش خارج شد. از آن پس گلویش صاف شد و صدایش طبیعی گشت. ابن بطلان به پسر و شاگردانش که حاضر بودند گفت: «هیچ کس را با این دارو معالجه نکنید که او را خواهد کشت. مقداری خاک داخل گلویش شده بود و چیزی جز سرکه نمی‌توانست آنرا از آنجا بیرون آورد».^۳

شرح احوال ابن بطلان در اکثر کتابهایی که به تاریخ طب اسلامی مربوط می‌شود بتفاوت آمده است و برای این آثار متعددی برشمرده اند از جمله: تقویم الصحه، دعوة الأطباء، الأمراض العارضة، كفاية الأديرة والرهبان، المدخل إلى الطب، عمدة الطبيب في معرفة النبات، مقالة الی علی بن رضوان، مقالة فی الاعتراض علی من قال ان الفرح أحر من الفروج، شراء الرفیق و تقليب العبيد، مقالة فی علة نقل الأطباء تدبير اكثر الامراض الخ.، مقالة فی شرب الدواء المسهل، مقالة فی كيفية دخول الغذاء فی البدن و هضمه و خروج فضلاته و مقالة فی مداواة صبی عرضت له حصة؛ شرح كامل آثار مختلف او را در تألیفات معروف لوسین لکلرک^۴ و

۱ - تاریخ علوم عقلی در تمدن اسلامی ج ۱ ص ۳۲۲، دکتر ذبیح الله صفا، تهران ۱۳۲۹ - ۱۳۳۱.

۲ - اسم او در الاعلام خیرالدین الزرکلی «یوانیس Joannes» است ج ۸ ص ۶۹، نیزرک.

Ency. de l'Islâm, II, 391

۳ - طب اسلامی ص ۸۹ - ۹۰.

۴ - Lucien Leclerc, Histoire de la Médecine Arabe, Paris 1876,

بروکلمان^۱ می‌توان یافت. در کتاب عیون الانباء فی طبقات الاطباء تألیف ابن ابی اصیبعه اشاره شده که ابن‌بطلان اشعار و نوادری هم داشته که در خلال آثارش آمده، از جمله چون کسی را نداشت این بیت را گفته است:

ولا أحدان مت یکی لمیتی سوی مجلسی فی الطب والکتب باکیا^۲

اما چنان‌که القنطی^۳ و دیگران هم اشاره کرده اند مهمترین اثر وی کتاب تقویم الصحه است که درین مقاله بحثی راجع به ترجمه فارسی آن مورد نظرست. این کتاب به زبان لاتینی هم ترجمه شده و در سال ۱۵۳۱ میلادی (۹۲۸ هـ) در استراسبورگ به چاپ رسیده است؛^۴ ترجمه آلمانی آن نیز یک سال بعد در همان شهر طبع و منتشر شده.^۵ تقویم الصحه بیشتر از لحاظ ابتکاری که در طرز تألیف آن بکار رفته مورد توجه واقع گشته زیرا چنان‌که از اسمش پیداست مؤلف بجای آن‌که شرح امراض و راه علاج آنها را تفصیل نوشته باشد مطالب را بصورت جدولهایی تنظیم کرده و مثلاً انواع گوشتها، غذاها، میوه‌ها، داروها، باده‌ها، آبها، فصلها، آب و هواها، جامه‌ها، عطرها، واحداث نفسانی از قبیل: شادی، غم، خجالت، خشم، خواب و خواص گوناگون آنها از نظر طبی، و عوامل مؤثر در سلامت مانند: استحمام، ورزش، موسیقی و غیره هر یک در جدولی گرد آمده و بعد تحت عنوان «اختیارات» رایبهای حکیمان را در باب مندرجات آن جدولها بشرح آورده است. این طرز تألیف که امروز نازگی ندارد در آن روزگار بدیع می‌نموده و بنا بر عقیده دکتر سیریل الگود، مؤلف کتاب «تاریخ طب ایران»، ظاهراً همین روش در تألیف کتابهایی مانند تقویم البلدان

۱ - 483, 1, C. Brockelmann, Geschichte der Arabischen Litteratur, نیز رک. Geschichte der Arabischen Litteratur, Erster Supplementband, 885, Leiden, E. J. Brill 1937

۲ - طبقات الاطباء، چاپ بیروت، ج ۲ ص ۲۴۱

۳ - رک. تاریخ الحکما، تصحیح Julius Lippert چاپ لایپزیک ۱۹۰۳، ص ۲۹۸

۴ - Tacuini Sanitatis Elluchasem Elimithar Medici de Baldath

۵ - M.Herum, Schachtafeln der Gesundheit, 1532

ابولفدا^۱ و تقویم الابدان اثر ابن جزله^۲ مورد اقتباس واقع شده است.^۳

کتاب تقویم الصحه به زبان عربی است و نسخه‌هایی از آن در کتابخانه‌های جهان وجود دارد. از جمله در کتابخانه موزه بریتانیا نسخه‌ی ازین کتاب به شماره (f.1-42b) Or. 2793 وجود دارد. کتاب تاریخ کنایت آن ۵۲۷ هجری است و در پایان نسخه نوشته است: «فرغ من نسخه السادس عشر من شهر ذی الحجة سنة سبعة و عشرين و خمسمائة من هجرة النبى صلى الله عليه. كتبه حبیب بن ابراهیم بن محمد الجامع (؟) التفلیسی بمسئنة السلم بغداد المحتاج الى عفوانه و غفرانه، رحم الله من دعا لکاتبه بالمغفرة تمت المقابلة بحمد الله ومنه». قسمت دوم این مجموعه (تا ورق ۱۰۰) کتاب «تقویم الابدان بمداواة الامراض» تألیف یحیی بن عیسی بن جزله است که پیش ازین ذکرش گذشت. نسخه‌ی دیگر از متن عربی تقویم الصحه به شماره Or. 1347 در همین کتابخانه وجود دارد که تاریخ کتابتیش ۶۱۰ هجری و در ۴۴ ورق است.^۴

در فهرست نسخه‌های خطی فارسی کتابخانه چستر بییتی به وجود چهار نسخه از متن عربی کتاب درموزه بریتانیا اشاره شده که بخصوص سه‌تای آنها مهم است یعنی: همان دونسخه‌ی که باختصار معرفی شد و نسخه‌ی دیگر به شماره Or. 5590 (رك. فهرست کتابخانه چسترییتی ج ۱ ص ۲۰). ادوارد براون نیز در کتاب سابق‌الذکر نوشته که نسخه‌ی

۱ - منظور، ابوالفداء (اسماعیل بن علی بن محمود) امیر فاضل ایوبی (۷۳۲ هـ) است. مؤلف المختصر فی تاریخ البشر و کتاب جغرافیایی معروف تقویم البلدان که متن عربی آن بارها به چاپ رسیده و به بیشتر زبانهای اروپایی ترجمه شده. این کتاب مقدمه‌ی دارد و بیست و هشت جدول که در مقدمه اصول جغرافیایی و در جدولها وصف شهرهای اسلامی آمده است.

۲ - ابن جزله (ابوعلی یحیی بن عیسی) طبیبی نصرانی بود که مسلمان شد و معروفست که بیماران فقیر را رایگان معالجه می‌کرد و دوا و غذا هم به آنان می‌داد. تاریخ وفاتش را ۴۷۳ نوشته‌اند ولی لکلرک سال ۴۹۳ را که حاجی خلیفه آورده ترجیح داده است. در کتاب خود بنام تقویم الابدان - فی تدبیر الانسان اسامی بیماریها را در جدولها تنظیم کرده؛ کتاب دیگرش منهج البیان فیما يستعمله الانسان است که به زبان لاتینی هم ترجمه شده و حاوی شرح عقاقیر و نباتات طبی بترتیب حروف آنهاست. ابن‌خلکان نام این کتاب را «منهج البیان» نوشته (بنقل از لغت‌نامه دهخدا).

۳ - Cyril Elgood (A Medical History of Persia and the Eastern Caliphate, Cambridge, Univ. Press, 1951, P. 222

۴ - Charles Rieu, Supplement of the Catalogue of the Arabic Manuscripts in Br. Mus. P. 539 - 540

از تقویم الصحه جزء نسخه‌های خطی دانشگاه کمبریج موجود است^۱.

غرض نویسنده این‌طور معرفی ابن‌بطلان و آثار او یا بحث مفصل راجع به مندرجات کتاب تقویم الصحه نیست بلکه مقصود آنست که ترجمه‌ی فارسی از کتاب تقویم الصحه را که نسخه‌ی نفیس است معرفی کند و نمونه‌ی چند از نکاتی را که از نظر زبان فارسی درین ترجمه قابل ملاحظه است باختصار نشان دهد.

I- در فهرست دستی نسخه‌های خطی فارسی کتابخانه موزه بریتانیا - که هنوز چاپ نشده است - مشخصات نسخه‌ی خطی شماره Or. 6288 در چند کلمه ثبت شده که همین ترجمه فارسی تقویم الصحه است و تاریخ کتابتش ۵۱۷ هجری است. در فهرست از مترجم نامی نیست و با در نظر گرفتن این که ابن‌بطلان بعد از سال ۴۵۵ ه. در گذشته است ارزش و اعتبار این نسخه که ظاهراً به مدتی کمتر از شصت سال پس از مرگ وی به کتابت درآمده معلوم می‌گردد. ترجمه متطور ۸۳ برگ دارد و چنین آغاز می‌شود:

«... و در پانزدهم اختیارات و خواص آن چیز و در بالا وزیر بجای اجتماع و استقبال قانونها سازیم در جملگی آن جنس که دران سخن گفته باشیم و بریک جانب از حواشی آن نوع که بدان ابتدا کنیم و بر دیگر جانب سخنی که بنجوم تعلق دارد دران معنی . و ابتدا بندها کنیم از بهر آنکه بسیار نوع ترست و اسباب ششگانه را بتفصیل یاد کنیم که هر یکی را تدبیر چون باید کردن و زینم بیشترین حکیمان اقتضای بر حروف اول کنیم تا مختصر بود ان شاء الله» (f.2a).

از ظاهر نسخه و نیز با مقایسه میان آن و نسخه‌های عربی کتاب - که ذکر آنها گذشت - و دیگر ترجمه‌های فارسی موجود تقویم الصحه، معلوم می‌شود که نسخه فارسی مورد بحث ورق اول را فاقدست.

در آخر نسخه تاریخ تحریر آن ذکر شده که ملاحظه خواهید فرمود؛ در عین حال برای آن که بانکاتی که نویسنده بعنوان نتیجه کتاب در پایان افزوده است آشنا شویم قسمت بیشتری از خاتمه کتاب نقل می‌شود:

و در رانزدهم اختارات و خواص از حیز و در بالا و زیر جای اجتناع و استنفال قیونها
 ساریم در حمل کجای جنس در آن سخن گفته باشیم و برگ جانب از حواشی از نوع کلمات
 ایضا کنیم و بر دیگر جانب یعنی کتب نجوم تعلق دارد در آن معنی و ایضا اعمالها
 کنیم از نظر اگر بسیار نوع زیست و اساس است که راه تفصیل با ذم که هر یکی را بدین حوز را
 کند در وقت نام بیشتر از حکما از اقتضای حروف و فواکهیم با انحصار بود ان شاء الله

دایره



نخستین صفحه نسخه کتابخانه موزه بریتانیا

«فصل. اگر کسی این کتاب فروخواند و گوید من بسیار روزگار زندگانی کردم و هرگز محتاج چنین کتابها نبودم بسیار طعامها که اینجا رخصت داده نیست که باهم خورند خورده ام و مرا هیچ زیان نداشت چون اندیشه کند مگر دریابد که او را این خطا از کجا افتادست و بعینه این حال هم چنانست که اگر ایزد تعالی بنده را بگناه اول عقوبت کردی خود هیچ کس دیگر گناه نکردی و اگر دزد چون بسزدی رفتی دفعت اول گرفتار شدی خود هیچ کس دزدی نکردی و نیز باید که معلوم کند که تن مردم مانند زمین است چون عمارت کنند و آبادان دارند و آبش دهند و گیاههای زیادتی نروید^۱ آبادان شود (f. 82b)».

«فصل. چون این معنی در باب زمین درست آید واجب چنان کند که در حق مردم درستتر بود و هر که صورت جز ازین بیند^۲ که یاد کرده شد صناعت طب را منکرست و رد بر وی آن بس که ما در حال حیوانات می بینیم. نه بینی که اگر بوقت بهار گیاهها خورد تن از فضلات پاک بقی کند و مانند این در دیگر حیوانات بسیارست و مادرین کتاب اعتماد بر خواص و تأثیر کردیم و تتبع برهان نکردیم از بهر آنکه مقصود منفعت گرفتنست نه برهان دانستن پس اگر کسی این نیز رد کند گوید بی برهان هیچ قبول نکنم سخن را از بی عقلی وی چنان بود که سکنگبین در تسکین صفرا رها کردن از بهر آنکه برهان نداند پس اختیار بر تأثیر باید کرد».

«اینست فصل که مصنف در آخر کتاب بخط خویش نوشتست مختار بن عبدون رحمه الله یافته آمد^۳، والله اعلم واحکم بالصواب. تم الکتاب بحمدالله ومنه و کتب فی شهر او آخر محرم سنه سبع عشر و خمس مایه و الحمد لله رب العلمین وصلواته علی نبیه محمد وآله اجمعین». در حاشیه نوشته است: «خواننده این کتاب عنذر من بنهد و یقین داند که من چندانکه ممکن بود و در وسع من بود کتب طب بخواندم چون این تصنیف خواستم ساختن» (f. 83a).

پیش از آن که از نثر فارسی کتاب سخن گفته شود این نکته را باید افزود که از

۱ - نسخه چتر بیٹی : بدروند .

۲ - در اصل : نیندد، بقیاس نسخه چتر بیٹی : «بندد» و معنی جمله، اصلاح شد.

۳ - می توان تصور کرد که مترجم نسخه یی را در اختیار داشته که قسمت اخیر دران به خط

مؤلف بوده است.

نامها کلیه آنی در این کتاب یاد کرده شد و از اینها نامها شایسته که در حروف
 نو ششم تحقیق را

بِقَرَاطَبَ	جَالِبُورِجَ	دُوفَسَ رَوَ	دِسْقُورِیُونَ	فُولُشَ كَوَ	اِرْبَانُورِیَ
نَبَاذُوقَا	یُوحَا یَوَ	مَاسِرْجُوبَه	عَلِیْ زَبَانُیُوعَ	شَرَكْ هَذَا شَ رَا زِیَ رَا	
مَسِیجَ مَ	حَیْنِجَ	اِنْحُونِ	بِهُورِیَ	مَحْبُشُوعَ	فَارَاوِیَ قَبَ
اِسْحُوقَ	جَوِیْلَخَ	یَهُورِیَ	مَصْرِیَ جِنَ	قَدَمَا	تَعَالِیَ مَتَلَوِیَ

فصل

اگر کسی این کتاب را بخواند و خواسته و گوید که من بسیار دور کار زندگی کردم و هرگز کساح
 چنین کتابها ننویسم بسیار زحمتها را تجربه کرده ام و از دست کبابها
 خوردن خورده ام و مرا هیچ زبان نماند است خوردن آن گشته که در خوردن یاد کردی و این
 خطا از کجا افتاد است و تعین آن را در حال هم جناسی است که از زبان و تعالی مندر را بکنایه
 اولیای من کردی خود هیچ کس در کسایه نکرده و کورد زرد چون بد روی
 رفتی ز رفت او را گرفتار شدی خود هیچ کس در روی نکرده و نیز
 ما در کسایه مردم مانند من است خوردن عسل و کسایه را با دان
 قمار با و این با عینال دهند و کسایه های زیادت

نژود ایادان شونو

فصل

چون این معنی در باب زمره است ایضا و احد جان کنگ کی در حق مردم در سنه
 بود و هر کی صورت جز از این بنده فکلی ما ذکر کرده شد صنایع طب را آنکه است
 و در هر وی از سر کی مادر حال حیوانات می بینیم نه بینی که اکثر بوق ^{کریه} به شمار
 کی آنها جو رد تن از فضلات بال یعنی مانند این در دیگر حیوانات سارت و مادر این
 کتاب اعتماد بر خواص و تاثیر کرد و بر نفع ترها نکود پیر از بهر آنکه مقصود ^{منفعت}
 در وقت نه برهان دانستن بر این که این نیز در کله گویند بر طایفه قبول کنیم سخن را از بی
 عقلی و بی نیاز بود که کتب کتب در فکین صغیرها که در این بهر آنکه برهان نالد
 نساختنکار برینا نغیر اینست ^{رحمه الله بآفته اند} فصل که مضمون در آخر کتاب بخط خوش بنشاند مجاز است

والله اعلم
 عدد بلاد
 ای زمانه

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
کتابخانه

الحمد لله ومنه و کتبت فی شهر رجب الحرام سنه
 سبع عشر و خمس مائه
 و الحمد لله رب العالمین و صلاوات علی سید محمد و آله
 محمد بن محمد المولود فی رجب الحرام سنه

والحکم بالصواب
 خواننده این کتاب عددی
 بنظر دینداران و اندکی می
 در این کتاب بود که در
 چون این صنایع خواستیم
 ساختن

قانونهایی که در طبع غذاها شناخته شود چهارند اول بطریق قلم سوار شناختن
و قلم مادی از طبعهای آن متوسط طعمها راه نباید و قبول کردن اعضا از امیوی در حسب
رویه هم که در لایم و طبعها بسط دهند قلم است و غایب کم است زیرا در اینها
بجوشند و اجزای زبان از یکدیگر جدا کند و حریف است و حرارتش کمتر از سخت و از سخت
زبان را شوئیل و شور است و حرارتش کمتر از حریف است و تیزی در زبان ملامت دارد

اندامیوهای سرد و انواع طباغی آن			منافع قیاسی		
دانه ها			دانه ها		
انگور			انگور		
انجیر			انجیر		
شیرین تالوا			شیرین تالوا		
درجه	طبع	رنگ	منفعت	مضرت	مشورت
سرد و تر	سبز و زرد	سبز و زرد	تسکین	تسکین	تسکین
سرد	سبز	سبز	تسکین	تسکین	تسکین
سرد	سبز	سبز	تسکین	تسکین	تسکین
سرد	سبز	سبز	تسکین	تسکین	تسکین

نمونه‌ای از جدولهای نسخه کتابخانه موزه بریتانیا

وقابض است و فایک سردست و اجزائی زبان می کند و درشت کرد اندک
 و عقیص است و سردی کمتر از قابض بود در احرا زبان هم کشیند و ترش است
 و سردی کمتر از عقیص است و تیزی در زبان بد ندارد و شیرین نه خار گرم
 است کی اجزای زبان بد اند و بی رنگد و نه سردست جنابک بضم کنند یا کی معتدل است
 نه حقیقت زیرانی در زبان بی رنگد و در سیم با عدال کمتر از شیر بر است و از لثا

راهنمای
 اختیارات

اختیارات

ب	مختار است عصیرن و مکر و هسه دانه و بوستن از جهت پاک هضم نشود و چون آب سرد خوردند از تشنگی پاک اندک و معده را از زبان درخورد خصوصا فویختار است نوع اسید شکم را بد را فوی قرا از نوع سیاه است و هر انکوی کی شیرین تر بود گرم تر ج سینه و ستر را سودد آرد و خلر و سبز غلط را از زبان درخورد کوشش سردست و عصیرن گرم و تود در درجه اول و دانه شیر سرد و خنک در درجه
ج	مختار است وزیری بر سیاه حی اطبعت و معتدل است و عفو است کمتر بد برد و همه نوعی در حامه شلیش افکند و عرق و و سخ اندام بفرماند چون در معله تباه شود و بر و سینه و کرده و آب نشست را سودد آرد و دم دهان را کی
د	از جوارق معده بود کم و جوس کرد لبلد و سبز افراید و جوس سبز را بلختر هر هم کند سبز را سودد آرد و لعلش و لطفست کرازی و غلط است
ه	مختار تر از زرد الو از جهت پاک غلیظ تر است و در برتر مسجّل شود و از آن سب را پس از مدتی است آرد ج معده را این موافقت و بالذکر تر از زرد الو است ج اما در یک حالها نازد الو ابر است و بهتر از نوعی از سفالو است کی باستانی از دانه سون اند و هر چه دشوار تر از دانه بیرون اند مکر و هست از در کولو فضا

نمونه‌یی از متن و اختیارات نسخه کتابخانه موزه بریتانیا

ترجمه فارسی تقویم الصحه نسخه‌هایی دیگر هم وجود دارد که شرح آنها باختصار ازین قرارست:

II - یکی نسخه‌ی است درضمن مجموعه‌ی در کتابخانه فاتیح استانبول که به شماره ۵۲۹۷ ضبط است. این کتاب مجموعه‌ی است «در ۱۶۱ ورق از شش کتاب و رساله، تمامی بخط ابوعلی‌الحسن بن ابراهیم بن ابی‌بکر السلماسی که وراق یعنی خطاط کتابفروشی بوده است در اصفهان مقارن حمله مغول به ایران، و این مجموعه را پس از آن کشتارها و خرابیها در سالهای ۶۲۴ و ۶۲۵ نوشته است و جز یکی از کتب همگی ترجمه و تألیف خود این ابوعلی سلماسی وراق است»^۱.

قسمت سوم ازین مجموعه ترجمه کتاب تقویم الصحه است که اثر همان کاتب کتابفروش یعنی ابوعلی حسن سلماسی است و به نام شرف‌الدین ابوالحسن علی بن اسماعیل الاصفهانی تهیه شده، از ورق ۹۵ تا ۱۳۷ مجموعه. آنچه در صفحه اول این ترجمه آمده از شهرت



تَصْنِيفُ أَحْكَمِ الْفَاضِلِ بْنِ بَطْلَانَ
 الْبَغْدَادِيِّ تَرْجَمَهُ الرَّاحِ إِلَى رَجْمِهِ اللَّهُ
 الْكَرِيمُ أَبُو عَلِيٍّ الْحَسَنِ بْنُ أَبِي بَكْرٍ السَّلْمَاسِي
 الْوَرَّاقُ غَفَرَ اللَّهُ تَعَالَى ذُنُوبَهُ وَرَحِمَ عَرْسَتَهُ

آغاز کتاب ترجمه تقویم الصحه نسخه کتابخانه فاتیح

۱ - مجله دانشکده ادبیات [تهران] شماره ۱ و ۲ سال پنجم، مهر و دی‌ماه ۱۳۳۶ ص ۴۹.

«یادداشت درباره چند نسخه خطی ...» مجتبی مینوی

۲ - همان مجله ص ۵۰

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله رب العالمين مع الله على محمد سيد المرسلين وعلى آله الطاهرين وعلمائهم
 امان بعد بر اصحاب هجر و ارباب فضل و فضيلت عمارت تقوم الصحه له ان
 بدين برسم جودت دار ابراهيم صبر الله سبحانه فودنه سبحانه و نافع تمام
 برسم وضع ان برستل يوم نجوم سلامت است بخاره دره و از و بود غار علم
 اي محي و علت صحه بدين بران منوط است حماه با درده است و بران عريت است
 اي اسر قبول و محافل صدور و ارباب فضل بوسه لب من نوز و اصحاب باور عريت
 در نياز مستقد نشا و خواست كه ارباب راه در وضع و فوايد و نظرس
 بر اهل عجم تا بر حق نقل ام سلطان بدين كرم و مراد علي بن داود و رسم عادت
 اين صفت ارباب و اهل عجم بدين كه با و به بر و اول است و خاصيت غرض
 مختص و و مطهر دان مع و من و بر عهد اهل فضل جود و مرور مطر از اقام نا
 به اسر و اهل القاب ما بون در حق و جود ام قبال اسر بحاصل جمله مشهور كرد
 به و بدين و ان بر عجم بر نفع بدين معي ما اسر و صلح جبر بنزف البره و الذين
 عزاد الابدان و الملهه شمسار القلوب و النور و الطلوع و النور و النور و النور و النور
 امير كل الحسن علي الذي اصغر على الصغر و حرم و الله ابانه و طس اعاده محمد و الله اعلم
 حور اهل و وي موز و ان تحت دست باري كرد در بر حرمه ارباب بقدار فهم شري كردم
 و حور بوشان ما الملهه و دلك نسود ما بديرد نقل كردم و اميد بعضو فضلا و انو
 الابه و بوشان بخا و مانند و الله المسعود رحمة بوالمنجزي له ابد است
 مراد بدين تحت بخا و ان با دره مع و الاعدى كونه كه صحت آدمي با عدل الزرع نا

هوای اطراف این شهرها کوهستانی در قشرباشد نارند و نستان از عراق کرده و لرمان و تابستان سرد باشد
 تری غالب نوزد سیسته ایشان از امراض خونی نوزد و برگی انجمله بیوا کرده و اگر نه بیاطب و طبیعت و هوا گرم تر را
 بکشند و اندام راست گرداند و هم را بکند و اصحاب نکام را و نولات را و مفلوج را کی از رطوبت هوا سرد باشد و چند

۱		در تغیر هوای ارض بر ما و بباد				
اسامی	طایع	عسر	ضعیف	مکرر	مجموع	
۱۴	زمستان	سرد و تر	سرد و خشک	گرم و تر	گرم و خشک	
۱۵	شهرهای شمالی	سرد و خشک	سرد و تر	گرم و تر	گرم و خشک	
۱۶	جنوبی	سرد و خشک	سرد و تر	گرم و تر	گرم و خشک	
۱۷	شهرهای مشرقی	گرم و تر	گرم و خشک	سرد و تر	سرد و خشک	
۱۸	شهرهای مغربی	گرم و تر	گرم و خشک	سرد و تر	سرد و خشک	
۱۹	هوا و بای	سرد و تر	سرد و خشک	گرم و تر	گرم و خشک	
۲۰	قربان	سرد و تر	سرد و خشک	گرم و تر	گرم و خشک	

و هوا گرم را صالح مان شدلی سرد ایستد که ساینه و خشک است کرده و آب سرد خوردن و اصلاح هوا سرد را خاز کم دوشی
 از سردی هواست از جو هر صوا او از این سبب فاحش ما هوایش از است که بات زیرا که گسته و تشنه را چون کله کله باشد باز
 اول باشد بران سمت و طبیعت از جو هر طبیعت ان زمین باشد که ان از جو هر شده باشد و از جو هر سمت در بسیار است
 و در جو هر و تابیدن و استفرج و احقان در جو هر خصوص است و قوه دوم حیوان است و امرات تسلی در جو هر است

و از جهت خستگی اتمام اعمال را بوقایف نماید و می باشد و صحنه اولی را سازند و صورت و اخلاقشان نکونند و اینجا که
 حذب گردد و طولی که از آن گذشت و فضل از دل در ابرام گرداند و تمام از دل و عاقبت کند و نیز قوی را صعب گردد و تمام را
 و هوای ترطوبت را با آبهای نکه دارد و هم ما را باشد و برست و لرونش را بر کم و کند و تازه و ما قوی کند و ما حکم برسد را

الْاِخْتِیَارَاتُ

اول رسان و اول اباریس و اول مغز و از بابت و اول صفت حی و مو کاول اول و لغزش تر و القاب
دوم و لغزش مخ از نشاط و در حد ناسد که روی سراقه و طعش بر است و تر از بی و روی اقا از سر به
سه ها که در زیر قطه نماست خون مغز عظیم و رواند و در حال از باقی فراج سه ها باشد و مردانه و مدح و مانند
از شکل مزاج و بار که نای نا باشد و در آن عمر باشد و قلمو که از نشن و کم شهوت منجاب آرساری در جن باشد
زنان عظمی نا باشد زیرا که مال روغی در جن خصل می آید اما اتفاق و از سه جهت شهرشان علم نا باشد و در آن
سه ها که در زیر قطه جسم است خون جنبه و او از بیرو صدمات هم از غم القلب و مزاج گرم و تر است
و سایر رغبت و ابعاد ایشان گرم است و شور و رنگ در باطن سبب بوم و جگر بود در انسان اگر در آن
سها ایشان و ساری و طوبت و مبعیها بسیار در باطن ایشان که در این امر سه ها نماند و هفتاد و هشتاد
شماره صفت هم ایشان صاف و معتدل بود خاندن و در میان ایشان خوردن خوش و صافی نبود
از ما اما اباب در نماند ایشان باشو که در ایشان در دو شوق تا تاب غلظت کرد و در انسان صد پیوسته که بشری
زند و اندامان گرم و همه پیوسته و از ایشان غذا خورد و ساری که پیوسته و در واقع کسان که پیوسته
هر باغبی هوای آن که تر و طوبت صل دارد و صافی خورد و در ایشان گرم بود و آب ایشان را در اول صفت
از این جهت قوت ایشان صفت بود و در ایشان سرد بود و ساری ساز و سه ها منقطع سازند با صفت مزاج و در
خورد و هوا بود مگر باشد اما و هوا عین بیار که در باید که در سرد ظاهر و در ظاهر در خوردن ایشان عاریت
و جان را سه که ایشانند و رنگ و سوزن و بیاس و سعد و صندل که می بارد و سه در طعام بسیار خنک و بسیار
و تر از این اسلا را یکقدر حاشی را غماش بدار و در آن کانی و کا این بیار خنک و ما در اینست و او فز
تراف بود در تمام کرد که ناسی است و بعد از صفت سال تنصت او باطل کرد و در جوانی که معتدل علیه اطر
با این خورد در این عضو طویل آمد دل را قوی کند و در هر را برین او رز و عضوی که انمی کرن را شش پند می برد و پندرس
و گردن و تراک با حذر از آن و بر که در کفر نماند شدند و در خالصه در صورت غیب سخا بر نماز و در در
و این معتدل و هوای خشک را با آبها و آب سرد و بر علیه انست که در و اقیاب باید و در آن کم شعاع با در
که در آنست از او هوای ان از آن بود که بیان و آب و هوای است از استعماظ و از آنست که کل می کرد و از نماند بر سه
که طبعیان گویند و لغز میان این که در ایشانست علت است که این ایشان جمیع قوی است و قوی فایسه اند اول طبیعت
صمیمت است و حرکت و سگول و خواب و بیداری در و خصوص است و الله اعلم با صراحت شاهد حاشیه دار

Handwritten marginal notes in Persian script:
 اول و لغزش تر و القاب
 دوم و لغزش مخ از نشاط
 سه ها که در زیر قطه نماست
 از شکل مزاج و بار که نای نا
 زنان عظمی نا باشد زیرا که
 سه ها که در زیر قطه جسم
 و سایر رغبت و ابعاد ایشان
 شماره صفت هم ایشان صافی
 از ما اما اباب در نماند ایشان
 زند و اندامان گرم و همه
 هر باغبی هوای آن که تر و
 از این جهت قوت ایشان
 خورد و هوا بود مگر باشد
 و جان را سه که ایشانند
 و تر از این اسلا را یکقدر
 تراف بود در تمام کرد
 با این خورد در این عضو
 و گردن و تراک با حذر
 و این معتدل و هوای خشک
 که در آنست از او هوای
 که طبعیان گویند و لغز
 صمیمت است و حرکت

فراوان تقویم‌الصحه در روزگار مترجم حکایت می‌کند:

«... اما بعد بر اصحاب هنر و ارباب فضل فضیلت کتاب تقویم‌الصحه که ابن‌بطلان برسم خدمت دارالخلافه حرسهاالله ساخته بود پوشیده نیست و تأنقی تمام که در ترتیب وضع آن بر شکل تقویم نجوم ساخته است بجای آورده و از وفور غزارت علم طب آنچه محافظت بدن بدان منوط است جمله یاد کرده است و بزبان عربیت آورده و مجالس ملوک و محافل صدور و ارباب فضل بدین کتاب مزین بود و اصحاب زبان عربیت بدین کتاب مستفید می‌شدند خواستم که این کتاب را که در وضع و فواید بی‌نظیرست برای اهل عجم پیاری نقل کنم تا ازان فایده گیرند و مرا بدعا یاد دارند». عکس سرآغاز کتاب و صفحه اول و ورق آخر ترجمه منظور خوانندگان محترم را به شیوه خط و قدمت آن آشنا می‌کند.

III - نسخه‌یی دیگر از ترجمه تقویم‌الصحه در کتابخانه چسترییتی وجود دارد که تاریخ کتابت آن ۷۳۲هـ. است و در فهرست کتابخانه در ضمن معرفی آن نوشته اند: بعضی از مشخصات زبان‌شناسی نشان می‌دهد که تاریخ ترجمه نیمه قرن هفتم است یعنی درست پس از استقرار مغولان در ایران و روزگاری که این گونه کتابها بسیار مورد توجه عموم بود و ازین نوع ترجمه‌ها به فارسی فراوان صورت می‌گرفت و یا کتابهایی ازین قبیل به فارسی نوشته می‌شد. مقایسه میان ترجمه و متن اصلی کتاب معلوم می‌سازد که کاتب در استنساخ اشتباهاتی کرده بعلاوه مترجم خود نیز در مواردی مطلب را درست نفهمیده و بخطا ترجمه نموده و یا نکته‌یی را بی‌آن که ترجمه شود رها کرده است. درین نسخه هم ورق اول افتاده و کتاب چنین شروع شده: «...خویش و آن برج اسدمت و گاه در وبال و آن مقابل اسدمت...» بعلاوه اوراق نه‌گانه اول نامرتب صحافی شده. از نخستین جمله خاتمه کتاب می‌توان گمان کرد که اساس کار مترجم نسخه‌یی بوده که در پایان عباراتی به خط مؤلف داشته است.^۱ و پس ازان کاتب خود را چنین معرفی کرده: «کتبه و ذهب‌العبد الضعیف الراجی الی رحمة ربه‌العالی حسین‌بن‌الحسن بن محمد بن محمد الواعظ الحسنی فی رابع شهر ربیع‌الآخر سنه

خوبتر و آن بچهاست و گاه در ممال و آن مقابل است و بچهاست و آنجا
نه رسد در فلک بروج تشبیه مذکور کرده اند بر وقت زمین گاه بر روی ماه است
یکه از ماز در شود و گاه در کوف و گاه بزر زمین و در یک جا از آن گاه
روغن و گاه ابر و او را بوشاند و این معجزه ها خرد را معلوم باشد و آن کسانی که
در ممال و آنجا در ممال و آنجا در ممال و آنجا در ممال و آنجا در ممال و آنجا در ممال
بچه های تشبیه کرده اند و این ظاهر در است بپنج جمیع که احوال زمین را بیان کرده اند
و خطر کند در آنکه و این چنانست که چون در شعاع آفتاب شود یعنی در حقیقت
وقت باشد چنانکه وقت هلاک آدمی پس در آن زمان در شعاع مانند آن
باشد که گوید که از هم ماز در روز کین و چون از آفتاب در می شود و نورش
بر زیاده بود تا به بروج اول رسد که در آن زمین را عذاب او بر روی زمین می شود
تا وقت بلوغ رسد و وقت از این معجزه آفتاب شود که در آن نیز در حقیقت رسد
و زیادت می شود و ماه شب چهار روز در آنجا است و در آنجا در آنجا در آنجا
جوانی رسد و ماه از سر بد است ایستاده آدمی از سر شعاع و خصال است
استند و نقصان که در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا
بر حد که اول رسد و بعد از آن در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا
و بقیه شعاع قدر آدمی در وقت هلاک شدن است یعنی بر زمین و در یک
حالا مانند فنای عسری و خوردن شعاع و در ممال و آنجا در ممال و آنجا در ممال
و گاه نامواقی آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا
جوانی چهارم که مال جوانی پنجم کلی ششم حال سیدی عفت باز ماندن
از هجده هجده هجده هجده هجده هجده هجده هجده هجده هجده هجده هجده هجده
ماه و زمان ماه با آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا

چشمیم نه بینی که در وقتها رجاها خرد تن از فضا را در جوانی
 و مانند این در دیگر حیوانات بسیارست و ما درین کتاب از ناد بر خواص
 و تاثیر کردیم و منبع و بهار کردیم از هر آنکه مفصود و منفع
 کردینست نه برهان دانستن و بس که رسوا بنیاز در کند گویند برهان
 هیچ بولنگم سخن را از بی عقلی و بیجه بود سکه عین در شکست صفراها کردی
 از برای اندک این منفعت و مضرت می نشانیم و دانسته ایم و خواند ایم

اینست از آخرین کتابی که خطا خوانست نه روز مختار عید
 رحمتی و الحمد لله حمده و الصلوة و السلام علی خلیفه
 محمد و آل محمد الطیبین الطاهرین و المعصومین
 کتب و زهد العبد الضعیف محمد بن محمد بن محمد بن محمد
 بن محمد الواعظ الحسینی فی تاریخ شهر بیستم از خرداد سنه
 و ثلثین و مائة و ثمانین و مائة و ثمانین

مدتی دره الجلاله

فقال زین العابدین
 علیه السلام
 کتب و زهد
 بن محمد بن محمد بن محمد بن محمد
 بن محمد الواعظ الحسینی
 فی تاریخ شهر بیستم از خرداد سنه
 و ثلثین و مائة و ثمانین و مائة و ثمانین

اثنی و ثلاثین و سبعایه حامدالله تعالی و مصلیاً و مسلماً» (f.83).

کتاب دارای ۸۳ ورق به ابعاد ۱۹٫۸ x ۲۹٫۷ سانتیمتر و خط آن نسخ متمایل به تعلیق است؛ عنوان فصلها به خط طالایی یا با مرکب قرمز نوشته شده است.

قسمت آخر کتاب درین نسخه با نسخه کتابخانه موزه بریتانیا مشابهت فراوان دارد. رسیدگی به وجوه اشتراك این دونسخه که آیا از يك اصل و یا دوکار جداگانه است، محتاج مطالعه کامل هر دو اثر و استقصای بیشترست؛ درین مقاله نسخه موزه بریتانیا که قدیمی ترین نسخه است اساس بحث قرار گرفته است.

IV - در کتابخانه دانشگاه پادشاهی اوسلا، در کشور سوئد، نسخه یی دیگر از ترجمه فارسی تقویم الصحه به شماره ۳۵۸ ضبط است که اول آن هم ناقص و آغازش مطابق است با خط دوم صفحه (f. 1b) نسخه کتابخانه چتر بیٹی. تاریخ کتابت نسخه اوسلا «اواخر شهر ذی الحجه سنه اثنی خمسين و ثمانیة» (۸۵۲ هـ) و کاتبش شیخ محمد بن صاین الدین التبریزی است.^۳

تاحدودی که نویسنده این سطور تفحص کرده است نسخه هایی که از ترجمه فارسی تقویم الصحه باقی است بشرحی است که گذشت؛ ممکنست استقصای بیشتر به یافتن نسخه هایی دیگر نیز منجر شود. در هیچ يك از این نسخه ها (بجز نسخه کتابخانه فاتح استانبول که ترجمه ابوعلی حسن سلماسی است) نام مترجم معلوم نیست. اینک نکات قابل ملاحظه یی که در ترجمه تقویم الصحه به نظر می رسد، براساس نسخه کتابخانه موزه بریتانیا که قدیمی ترین ترجمه هاو تاریخ تحریرش ۵۱۷ هجری است، باختصار بیان می شود.

۱ - برای اطلاع در باب نسخه کتابخانه چتر بیٹی ر.ك. The Chester Beatty Library, A Catalogue of the Persian Manuscripts and Miniatures by A. J. Arberry, M. Minovi and the late Blochet, Dublin 1959, vol. 1, PP. 20 - 22, No. 108
از استاد دانشمند آقای مجتبی مینوی که عکس نسخه کتابخانه چتر بیٹی را در اختیار بنده گذاشتند و اجازه فرمودند که از بعضی صفحات آن عکس برداری شود کمال امتنان را دارد.

۲ - Kungliga Universitet i Uppsala

۳ - C. J. Tornberg, Codices Arabici, Persici et Turcici Bibliothecae Reglae Universitatis Upsaliensis, 1849, (P. 239, No. 358).

ترجمه تقویم الصحه مانند اکثر کتابهای علمی به نثری ساده و روان است. اسلوب جمله بندی آن و نیز مفردات و ترکیباتش بیشتر مبتنی بر شیوه نثرهای علمی اواسط قرن پنجم هجری است. نمونه‌یی از نثر کتاب پیش ازین ذکر شد و اینک چند جمله دیگر نیز نقل می‌شود:

* «رطب چون کهن شود رطوبتش کمتر شود و حرارتش بیشتر و آب پشت بیفزاید و چون بزعفران و عسلش ترتیب دهند حرارت و بیوستش بیفزاید و مضرش بیشتر شود ج و چون خواهی که مضرش کمتر شود دانه ازو بیرون کند و بادام مغز در میان کند و با خشخاش و آب گل خورد و از پش سرکه باچند برگ کاهو باکسنی بخورد» (9a).

* «گندم سرخ گران سنگ ... از جهت آنکه بسیار غذا بود موافق ترین غذا بود تن معتدل را و بعضی مردمان را چیزی دیگرست چنانکه هند را برنج است و ترک را گاورس و سبب از دو بیرون نیست یا آنست که ایشان از خط اعتدال بیرون اند یا گندم در ولایت ایشان نایافتست و طبع گندم مختلفست بر حسب انواع اش و زمیشت نوی و کهنی» (11a).

* «گوشت صید هرچه چرنده بود سخت غلیظ بود هرچه لطیف تر از پرنده چون دراج و مانند آن کسی را سازد کز بیماری برخاسته بود و موافق مزاج متنعمان بود و نباید رنجوران و تن درستان را پر خوردن این چنین گوشتها» (30b).

* «مرغ غذای معتدلت نه چنان گرم که بصفا استحالته نه چنان سرد که باغم افزاید و من ندانم که بیشترین عوام و پزشکان ناتمام از چه سبب گویند قفس را زیان دارد مگر از آن جهت گویند که این غذای متنعمان بیشتر خوردند و قفس ایشانرا بیشتر بود» (34a).

* «در شراب خوردن ده منفعت است چون باندازه خوردند هضم طعام کند و ادرار بول آرد و گونه روی نیکو گرداند و بوی دهن خوش گرداند و آب پشت بیفزاید و دل شاد گرداند و دلیری افزاید و خوی خوش گرداند و مقاومت بخلی (شاید: بخیلی) کند و او امید بگستراند» (57a).

* «ایقاع و رقص ... و رقاص باید که بطبع طربناک و چابک و استاد بود و بخلقت معتدل بود» (63a).

* «ندیم باید که چون سمر گوید صرف آن داند و طریق قطع و وصل، اختصار، بسط

شناسد و خوش سخن و نوادر گوی بود و چون سخن گوید گونه رویش نیکو باشد و متغیر نشود و زپس سخن گفتن بسیار آوازش بنگردد و زبی خوایی صبور بود و تاریخها و سیرتها [ی] پادشاهان و مضاحك و نوادر و شعرها بسیار داند تا شنودنده (شاید: شنونده) را شاد گرداند آنگاه غذا بروجه خویش هضم شود و هم خون صافی گردند و هم دل فارغ» (66a).

* «فسانها بیشتر در وصف روزگاراها [ی] گذشته بود اگر حقیقی و اگر دروغ و برچند بخش است بر حسب میل هر کسی چنانکه عاشقانرا حدیث لیلی و مجنون و ویس و رامین و مانند این و خردمندان را حکمتها و سیرتها [ی] ملوکان و عهدها [ی] ایشان چون اخبار اسکندر و عهد اردشیر و مانند آن و مبارزان را صفت کارزارها و حصارها گشادن شهرها» (66a).

از جمله نکات قابل ملاحظه درین ترجمه (و نسخه جستی) آن که در پایان جدولی حاوی حروف اختصاری نام طبییاتی که در کتاب از آنان مکرر یاد شده تنظیم گشته است و این شیوه تقریباً روشی است که امروز در نظیر این گونه موارد برای سهولت کار رعایت می شود. نمونه‌ی ازین نشانه‌های اختصاری^۱ بدین قرار است:

بقراط / ب، جالینوس / ج، روفس / رو، فارابی / ف، بوخنا / بو، ماسرجویه / ما و غیره^۲.

بسیاری از مختصات دستوری نثر کهن درین کتاب دیده می شود که شرح آنها محتاج به تفصیل است؛ آنچه بیش از هر چیز به نظر می رسد ازین قرار است: استعمال یاء در آخر افعال شرطی و غیره، جمع بستن کلمات عربی بقاعده کلمات فارسی، افزودن نشانه‌های جمع فارسی بر جمعهای عربی، آوردن باء تأکید و نون نفی بر سر افعال، همراه یکدیگر، و فور استعمال پیشاوندهای قدیمی و متروک، بکار بردن ضمیر «او» و «وی» برای غیر ذوی العقول، استعمال مصدر با باء تأکید، آوردن مصادر بصورت کامل، همراه آوردن «را» با حروف اضافه بصورتهایی مانند: ازین سبب را، از بهر دفع حرارت را، صورتهای کهنه کلماتی مثل:

۱ - abréviation

۲ - رك. ص ۱۰ و ۱۱ عكس دو صفحه آخر نسخه موزه بریتانیا.

اندر، ازیرا، جزکه و امثال آنها، محدودیت استعمال لغات عربی و اعمال قواعد دستور زبان فارسی بر آنها و غیره.

اما نکته مهمتری که درین ترجمه قابل ملاحظه می‌نماید استعمال لغات و ترکیبات قدیمی است که در کتاب فراوانست، نویسنده این‌سطور فقط برای آن که نمونه‌یی ازین کلمات را بدست داده باشد برخی از آنها را، با اشاره به معنی لغت، بشرح زیر یاد می‌کند تا خواننده محترم با آنها آشنا شود.

آبزن بمعنی ظرفی متناسب با قامت آدمی که پزشکان بیماران را دران می‌خوابانده یا می‌نشاندند اند: «و چون مقصود از گرمابه‌تر طیب باید که آب بزنند و ساعتی نیک در آبزن درنگ کنند چنانکه دم‌زدن متواتر شود» (71a).

آبخور بمعنی ظرف آبخوری: «با آبخوری از موم در میان یخ باید نهاد یا در قدحی تا بر سر یخ سرد گردد» (55b).

آخرترین: «اینست آخرترین سخنی در سبها [ی] ششگانه» (81b).

آخشیج بمعنی عنصر: «وهو یکی از آخشیج چهارگانه است» (81b).

آروغ: بادی را گویند که از گلو باصدا برآید (46b).

آس کردن بمعنی آسیا کردن و خورد کردن: «و دندان از بهر آنست تا غذا را آس کند نیزرک» (39a). (54a).

آسودگان^۱: «فی الجمله هر نان که نمکش کم بود یا نیک پخته نبود بابت رنجوران و خداوندان ریاضت است و متنعمان و آسودگان را بغایت زیان کار بود» (16a). نیزرک (45a).

آغارندن و آغاریدن: بمعنی خیساندن و سرشتن: «چون بکوبند و در آب آغارند غلیظیش

کمتر شود» (6a). «باید که اول در آب آغارند و پوستش بکنند» (12a). نیزرک.

(54a), (71b).

آماس گرفتن بمعنی متورم شدن: «خایه آماس گیرد» (67a).

۱ - این کلمه مکرر درین کتاب آمده شاید معنی آن شبیه کلمه *sédentaire* فرانسوی است.

آماسینه (آماسیدن): «جگر و سپرز ایشان آماسینه بود» (55a).

آهنجیدن بمعنی کشیدن و برآوردن و جدا کردن: «ولاغر را پیش از پختن يك پوست بیاهنج و پیش از بریان کردن روغن برمال» (40a).

ابزار بمعنی آنچه برای پختن در دیگ می‌ریزند^۱: «قلیه کسی را بلغم بسیار در معده مجتمع شود خاصه چون با ابزارها [ی] گرم پخته باشد و بدان ابزارها دشوار هضم شود و غذای خشك تولد کند» (48a).

اسفاناخ بمعنی اسفناج: «ماش چون با اسفاناخ بیزند اسهال کند» (14a). این کلمه بصورت سپاناخ^۲ (18a ، 23a ، 34a) و اشفاناخ (42a). نیز درین کتاب آمده .

افروختن: «نان... بحرارت رود گانیها را بیفزود و تا حدی پرورش دهد» (15a)؛ «نی‌شکر معتدلست بحرارت مایل درشتی بروسینه و قصبه شش را سود دارد و از رطوبتها بیفزاید این حوالی را و ادرار بول کند» (61a).

افسانه خوان: «و باشد که بخارها بدماغ پیوندد و بی‌خوابی آرد پس حاجت افتد بسمر - گوی و افسانه خوان تا خواب باز آید» (65a).

انگیزاندن: «و خشکی انگیزاند» (6a).

با: بمعنی آش، انواع ترکیبات آن درین کتاب ازین قرار است: ترفبا^۳، دوغبا (40b).

ریباسبا (42b)؛ زرشکبا (42b)؛ زیرهبا (19b ، 41 b)؛ زیره باج (6a)؛ سیدبا^۴

(65a)؛ سکبا (19b-41a)؛ سماقبا (41b - 42a)؛ شیرازبا (43b ، 44a)؛

غورهبا (42b ، 43b ، 44a)؛ کرنبا^۵ (58a)؛ گاورسبا (46a)؛ ناربا (41b - 42a).

بابت بمعنی مناسب: «فی الجملة هر نان که نمکش کم بود یا نیک پخته نبود بابت

۱ - بجز ادویه خشك؛ رك. فرهنگ فارسی دکتر محمد معین

۲ - در کتاب هدایة المتعلمین فی الطب نیز صورتهای مختلف این کلمه و فراواتر از همه سپاناخ

بکار رفته؛ یادداشت آقای دکتر جلال متینی

۳ - آش قراقوت

۴ - آش ماست

۵ - آش کلم

- رنجوران و خداوندان ریاضت است و متنعمان و آسودگان را بغایت زیان کار بود» (16a)؛ امروز می‌گوییم: بابِ فلان کس یا فلان چیزست.
- بادآهنج بمعنی دربیجه و روزن برای ورود هوا، بادگیر: (78a).
- باد انگیز بمعنی آنچه نفخ آرد و نفاخ: «مکروهست چون خام بود از بهر آنکه بادانگیز بود» (6a)؛ نیز رك. (15a)؛ گاهی هم «نفاخ» را بکار برده (14a).
- باران آب بجای آب باران (55a).
- بالاین: نیمه زیرین آرمیده و آسوده بود درین ریاضتها و نیمه بالایین جنبیده» (70a).
- بخشش بمعنی نوع و قسم: «ایقاع و رقص از جنس یکده‌گراند برچند بخشش است» (63b)؛ «و هوای گرمابه برچند بخشش است» (71a)؛ نیز رك. (58b).
- برپراگندن: «و پلپل کوفته برپراگنند» (32a).
- برف آب بجای آب برف: (56a ' 55b).
- بسیار آشوب بمعنی پرسر و صدا: «چون خواب... درخانها [ی] روشن و بلندوناخوش-بوی و بسیار آشوب که بی‌خوابی آرد» (46a).
- بسیار خار بمعنی پرخار: «وماهی که بسیار خار و لاغر بود رطوبتش بسیار بود» (35a).
- بسیار خورش: «از بهر آنکه بسیار خورش باشند» (81a).
- بسیار غذا بمعنی باقوة غذائی بسیار: «از همه امرودها امرودبزرگ‌تر بسیارغذاتر از دیگر نوعها» (4a)؛ «نان گرم بسیارغذاتر از نان سردست و زودتر هضم شود» (15a)؛ نیز رك. (51a ' 49a ' 48b ' 28a - b ' 11a).
- بسیار مغز: «جو هرچه تنک پوست‌تر و بسیار مغزتر و سپیدتر و گران‌تر بود» (12a).
- بسیار نوع: «ابتدا بغذاها کنیم از بهر آنکه بسیارنوع‌ترست» (2a).
- بندگاه بمعنی مفصل: «در گرمابه شوند و بندگاهها را بمالند» (5a).
- بویا: «و بهترین همه آب میوها آنچه صافی‌تر و بویاتر» (20a)؛ «شراب بویا خونسی درست تولد کند و ناخوش و شیرین زود هضم شود» (57a)؛ نیز رك.

(59a ، 62a ، 74b)

بویایی : «بویایی و قبض پسندیده‌تر بود» (53a).

بوییدن : «حاضه بوییدن» (58b).

بیشترین بمعنی اکثر : «و زمام بیشترین حکیمان اقتصار بر حروف اول کنیم تا مختصر بود» (2a) ؛ «وبعضی از حکما گفته اند هر که خوردن فندق با سذاب

عادت دارد از ناشتا از گرییدن بیشترین همه حیوانات ایمن باشد» (62a).

بینایی : «و بینایی را ضعیف گرداند» (55a) ؛ «تائینایی بیفزاید» (71b).

پرورش بمعنی قوه غذائی: «خایه و جگر را بجای خویش یادکنیم و هردو برابراند و دیر هضم شوند و سخت غلیظ اند و چون هضم شوند پرورش بسیار دهند و

خونی نیک تولد کند» (28a).

پرورش دهنده : «وهران که غلیظتر بزرگتر بود دشوارتر هضم شود و پرورش -

دهنده‌تر بود» (16a).

پژمراندن : چون دمام خورند (یعنی آب را) معده را ست گرداند و اعضا را

پژمراند و هضم تباہ کند» (56a).

پست بجای پوست: «پست گندم آنچه در آب آغارند تشنگی ببرد و حرارت فرو -

نشاند» (12a).

پلیل بجای فلل (19a ، 23a ، 38a).

تبش بمعنی گرما : «خزو صوف اندام را نرم گردند و جامه ابریشمین آن تبش نکنند

که کرباسین» (74a) ؛ «چون آفتاب بر زمین تابد و تبش آفتاب یار شود» (81a).

تفسیدن و تفساندن بمعنی گرم شدن و گرم کردن : «همه جامه‌ها^۱ چون بر تن افتد

نخست بتفسد و پس اندام را بتفساند جز کتان» (74a).

تنک پوست: «جو هرچه تنک پوست‌تر و بسیار مغزتر و سپیدتر و گران‌تر بود» (12a).

جنبیله : « و نیزه انداختن از جمله ریاضتها باعتدال است و نیمه زیرین آرمیده و

- آسوده بود درین ریاضتها و نیمه بالاین جنبیده» (70a).
- جوشش بمعنی جوش: «چون خواب بر بستر گرم که دنبال وجوشها آرد» (46a).
- جویک: «مکروهست آن ماهی که از جوی صید کنند خصوصاً جویک کوچک که در میان شهرها رود» (35a).
- چربش بمعنی چربی، رك. (39b ، 40a ، 54a).
- چگندر بجای چغندر: «سر را چون آب چگندر بشویند سوسه ببرد» (74a).
- خایه: «بهترین خایه آن مرغ خانگی است» (28a).
- خاییدن بمعنی بدنان نرم و خرد کردن: «خاییدن گشنیز تر و خشک» (50a)؛
- «خاییدن مصطکی» (67a).
- خدمت‌گر: (40a).
- خرد برگ: (19a).
- خطرناک: «بیماری خطرناک خیزد از آن یا از تغییر هوا» (79a).
- خنب بجای خم: (58a).
- خیش‌خانه بمعنی خیمه یا خانه تابستانی: «اصطلاح هوای گرم بخیش‌خانهها و زیرزمینها و آب‌سرد و یخ‌پایند کردن» (81a). مطالعات فرهنگی
- دراز برگ: (19a).
- دراز عمر: (81a).
- دشخوار «و چون روغن با او یار کنند دشخوارتر بود» (47a) : (16a).
- دشخوار هضم: «گوشت سرخ بسیار غذا تر و دشخوار هضم‌تر بود» (28b).
- دشگوار بمعنی بدگوار: «امروء خام دشگوار بود» (4a) ؛ « و [شیر] هر چه کهن‌تر بود بستگی را بیش آرد و دشگوارتر بود و مختلفست بر حسب حیوانش» (26a)؛
- نیز رك. (19a ، 20a ، 36a ، 38a ، 39a).
- دشگوارنده: «اسفهرود دشگوارنده بود» (33a).
- دم: «دم دهان را که از حرارت معده بود کم و خوش گرداند» (3a).

- دنب بجای دم : « و دنب ماهی بهتر از پشتش بود از جهت آنکه بسیار جنباند » (36a).
- دنبل : « چون خواب بر بستر گرم که دنبیل و جوشها آرد » (46a).
- رودگانی بمعنی روده: « ممتازست قوی کردن معده ضعیف را و سستی رودگانیها را » (8a): نیز رك. (33a , 29b , 18a , 15a).
- ریباس : (60b , 61b , 62a , 77b , 78a , نیز رك. ریباسیا 42b) : بصورت « ریواج » هم بکار رفته: « برگ ریواج » (42a).
- ریشی بمعنی جراحت : « و جمله سود دارد ریشی دهان را » (54a).
- زمستان خانه : « و اصطلاح هوای سرد زمستان خانها و جایها [ی] گرم و پوستینها و آتش » (81a).
- زیان کار : « و زیان کارتر از نقل نان خوردن بود بر مستی و ازین زیان کارتر شراب خوردن بود بر ریق (61b) : نیز رك. (41a , 8a).
- سازنده بمعنی سازگار: « و اهل انقلاب غذاها [ی] گرم بیشتر استعمال کنند از بهر آنکه موافق مزاج ایشان بود و سازنده طبع ایشان باشد » (48a).
- سردکننده : « پست گندم آنچه در آب آغارند تشنگی ببرد و حرارت فرونشاند و سردکننده بود » (12a).
- سرد گوهر بمعنی سرد مزاج: « مختارست فوئجیانرا و سرد گوهرانرا از جهت آنکه زود هضم شود » (16a): « گوشت آخر گوشها موافق مزاج پیران و سرد گوهرانست و جوانان را ناسازد » (31a) : نیز رك. (25a , 20a).
- سرو بمعنی شاخ حیوان : « نافه ناف حیوانست که باهو ماند و سروش دسته کارد را نیکست » (75a).
- سمرگویی : « ... بی خوابی آرد پس حاجت افتد بسمرگویی و افسانه خوان تا خواب باز آید » (65a).
- شکم بستن : « زیرا که مادام تا تازه بود شکم راند و چون خشک شود شکم ببندد » (10a).
- شکم خواره : « و این ابن علاف بغدادی بود شکم خواره که در بغداد بسیار خوردن اورا

مثل زندی» (32a - 31b).

شکم راندن مقابل شکم بستن: «نوع اسپید شکم راندن را قوی‌تر از نوع سیاهست»

(3a)؛ «و چون با پوست خورند شکم براند» (14a)؛ نیز رك. (10a).

شکم رفتن بمعنی شکم زوش: «شرابش دشخوار هضم بود و شکم رفتن را سود دارد»

(5a)؛ «هیضه و شکم رفتن را سود دارد» (6a).

فروزاز، بمعنی پایین‌تراز: «ماش فرود از نخوداست بهمه قوتها» (19a) «وناربا فرود از

سماق‌باست بهمه فعلها و قوتها» (42a).

فروزنده: «روغن گاو طبع مسکه دارد لیکن بحرارت قوی‌تر از مسکه بود از جهت

نمک و هرچه کهن‌تر بود گرم‌تر بود و فروزنده‌تر و قوی‌تر بود» (27a)؛

«وبهترین نقلی آنست که خوش‌گوارتر و فروزنده‌تر بود و از دماغ منع بخارات

شراب کند» (62a).

فروشیدن: «و دیرتر از معدم فرو شود» (50a).

فله بمعنی آغوز و شیر اول حیوان نوزائیده: (25a).

کاربرگران^۱ بجای کارگران: «کستی گرفتن ... لاگران و مزاجها [ی] سرد و خشک

را و سرفه را و ضیق‌النفس را و جمله کاربرگران گرمابه را زیان دارد» (70a).

کاهاندن: «شراب زرد تلخ آب پشت بکاهاند» (58a).

کستی گرفتن بمعنی کستی گرفتن: «و ریاضت از چند نوع است یا تعلق بنیمه تن‌دارد

چون رقص کردن و کستی گرفتن» (69a)؛ نیز رك. (70a)؛ گاهی هم

«کستی گرفتن» بکار برده (69b).

کهنی: «بادنجان طبعش مختلفست بر حسب کهنی و نوی و شیرینی و تلخی» (22a).

گرد برگ: (19a).

۱ - در فرهنگ آندراج آمده است: کاربرگر مزید علیه کارگره میرخسرو:

بکاربرگران گنج بسیار داد

جهاندار بر تخت زر بار داد

حکیم فردوسی:

شدند انجمن چون سپاهی گران

زهر سو برفتند کاربرگران

گرمابه کردن: «و گرمابه کردن تن را از حال خود بگرداند سه سبب را» (71a).
گمیز بمعنی پیشاب: «معدۀ را و مثانه را و چکیدن گمیز را زیان دارد» (18a): نیز رك.
(37a ' 67a).

گوداب بمعنی نوعی آش: «انواع دارد: گوداب خرما، گوداب خریزه، گوداب خشخاش»
(49b): نیز رك. (48b - 49a): بصورت «جوداب» هم گاهی آورده است (50a).
گوز بمعنی گردو: (49a).

گوشتابه بمعنی آب گوشت: (41b).

گوشت بن دندان بمعنی لته: (53a , 53b).

گوارنده: «وهراندایی که بدل نزدیکتر بود معتدلتر و موافقتر و سبکتر و گوارندهتر»
(36b).

لوش بمعنی لجن^۱: «انواع ماهی بسیار است و آنچه برنگ سیاه یا زرد بود یا درمیان
لوش بود مکروه بود و معدۀ را زیان دارد و شکم براند» (35a).

ماندگی بمعنی خستگی^۱: «خصوصاً در گرمابه از پس جماع و ماندگی و حرارت
غریزی را بمیراند» (55a): «تا سخن از ماندگی و اضطراب برآساید و فکرت و
رای بیاراند» (64b).

مزیدن: «از خاصیتهاش یکی آنست که آذرار بول آرد و مزیدنش تسکین قی کند»

(5a): «مزیدن لیمو» (60b).

مسکه بمعنی کره^۱: (25a ' 27a).

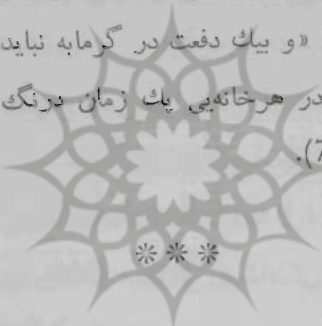
منش شوراندن و شورش منش بمعنی عثیان و قی: «مغز... معدۀ را زیان دارد و منش
بشوراند» (37a): «و بوی آبی تسکین قی کند و شورش منش را سود دارد»
(60a - 60b).

ناخوش بوی: «چون خواب.... در خانها [ی] روشن و بلند و ناخوش بوی و بسیار-
آشوب که بی خوابی آرد» (46a).

۱ - این کلمه با این معنی در لهجه مردم خراسان بکار می‌رود.

نخوداب : « هردولون طبع نخوداب دارد و گونه روی نیکو گرداند » (42a).
 نشستگاه : اندر ... «نشستگاهها[ی] تابستانی و زمستانی» (76b)؛ نیز رك. (82a, 77b).
 نوادرگویی : «ندیم باید که ... خوش سخن و نوادرگویی بود» (66a).
 نیروکردن : «و آخر روز بیکبار آفتاب براو نیرو کند» (80a).
 نیمبرشت : «خایه ... چون هضم شود بسیار پرورش کند و نیمبرشت بسیارغذاثر بود» (28a).

هیچ دو : «و در هیچ دو فایدتی نیست» (40a).
 یار کردن : «اما سنبوسه چون در آتش دراصل نیک پخته نبود دشوار هضم شود و چون روغن با او یارکنند دشوارتر بود» (47a) ؛ نیز رك. (50a).
 يك دفعت بمعنی ناگهان : «و بيك دفعت در گرمايه نباید رفتن و نیز بيك دفعت بیرون نباید آمدن بلکه در هرخانه بي يك زمان درنگ باید كردن آنگاه در خانه دیگر رفتن» (71a).



نکته بی دیگر که درین نسخه قابل ملاحظه می نماید شیوه نگارش کلمات است. البته مانند همه نسخه های قدیمی حروف فارسی در اینجا هم به سیاق حروف عربی نوشته شده و از جهات دیگر نیز املاي این کتاب به آنها مانده است ولی موضوعی که بخصوص دران چشم گیرست طرز وصل کردن بعضی از اجزای جمله به کلمات دیگرست؛ مثلاً برخی کلمات به این صورت آمده : کچون (که چون)، نچنان (نه چنان)، کباپوست (که با پوست)، کبانگدان (که به انگدان)، کیاد کرده شد (که یاد کرده شد)، کبغذا (که به غذا)، کنه (که نه : اما آبی کنه گرم بود و نه سرد باد انگیزد، 56a)، کبدان (که بدان)، کخون (که خون)، کجوهرش (که جوهرش)، کباهم (که باهم)، کتن (که تن)، کجز (که جز). نظیر این رسم خط را در کتاب هدایة المتعلمین فی الطب، نسخه کتابخانه بادلیان اوکسفورد، که تاریخ کتابتش

۴۷۸ هجری و یکی از قدیمی‌ترین کتابهای خطی فارسی موجودست می‌بینیم. از دیگر اختصاصات طرز تحریر این نسخه، نوشتن کلمات: خراسان، خراسانی، افتادن، امید، سستی، به صورت: «خوراسان، خوراسانی، اوفتادن، اومید، سوستی» است که اکثر آنها مبتنی بر اصل کلمه و در دیگر نسخه‌های قدیمی هم بهمین شکل آمده است.

بر روی هم ترجمه تقویم الصحه ابن بطلان بغدادی، هم از نظر تاریخ طب و هم از لحاظ زبان فارسی، شامل نکات قابل ملاحظه‌یی است و ارزش آن را دارد که کسی به تصحیح و چاپ آن همت برگمارد. هر قدر این گونه کتابهای علمی فارسی طبع و منتشر و از لغات و ترکیبات و اصطلاحات آنها استفاده شود زبان ما برای بیان مسائل و معانی علمی تواناتر و آماده خواهد شد زیرا در حال حاضر بقول آقای سید حسن تقی‌زاده: «با وجود صدها کتب طبی نفیس عربی و کتب فارسی موجود در طب که فهرست چهارصد و هشت کتاب فارسی از آنها را آدولف فونان آلمانی در تألیف بسیار نفیس خود با اسم «علم منابع طب ایرانی» جمع کرده (و بدبختانه غالب آنها هنوز طبع نشده) و با وجود قانون ابن سینا و ذخیره خوارزمشاهی و شرح اسباب و کتب مهم دیگر محصلین طب ما باید نوبه را مالاریا و ورم‌آمین را منثرت و دوالی را واریس یا واریکس و ورم شریان را آنوریسم و لوزالمعده را پانکراس و وجع مفاصل را روماتیزم و ذات‌الریه را پنومونی و وبا را کلرا و ضیق‌النفس را آسم و حمای مطبقه را تیفوئید و عرق‌النسا را سیاتیک و زلزله را کاتار و عمل جراحی را اوپراسیون و زیرفون را تیول و آب مروارید را کاتاراکت و صدها لغات فرنگی دیگر گفته و یاد بگیرند»^۲.

غلامحسین یوسفی

Fonahn, Adolf : Zur Quellenkunde der
Persischen Medizin, Leipzig 1910

۱ - منظور ایشان این کتاب است:

۲ - ر.ک. توجه ایرانیان در گذشته طب و اطباء، ص ۸؛ سلسله سخنرانیهای جمعیت شیر و خورشید

سرخ (شماره ۲) دی‌ماه ۱۳۲۷